

خانه آلمان سازش می‌داشتند از آمدن بیورلینک و همراهانش بی‌مناک شده بودند. خیابانی که از چند سال باز کوشیده و با دور راندن هم‌چشمان زمینه ای برای سر رشته داری خود آماده گردانیده بود کنون آزمینه را درکار بهم خوردن میدید.

از آنسوی سردار انتصار که با برانداختن سردار معتضد بنایب الاپالکی رسیده و چنین امید می‌داشت که بایالت نیز خواهد رسید اینزمان آگاهی می‌آمد که عین الدوله که بنام والیگری آذربایجان تا بزنجان آمده و در آنجا درنگ می‌کرد از تهران امین‌الملک را بنام نایب‌الایاله بجانشینی از او فرستاده‌اند و از این آگاهی سردار انتصار هم میرنجید.

بدینسان چند دسته رنجیده و ناخشنود می‌بودند. خیابانی از این پیش آمده‌ها بسود جوئی برخاسته کارکنان مالیه را واداشت که تلگرافهایی بتهران و بزنجان بوئوق الدوله و عین‌الدوله فرستادند. همچنین کارکنان شهربانی را بگله و داد خواهی برانگیخت. و چون سردار انتصار اینزمان با خیابانی همدست گردیده و فرمانبرداری از او می‌نمود او نیز تلگرافهایی درباره شهربانی بتهران و زنجان فرستاد.

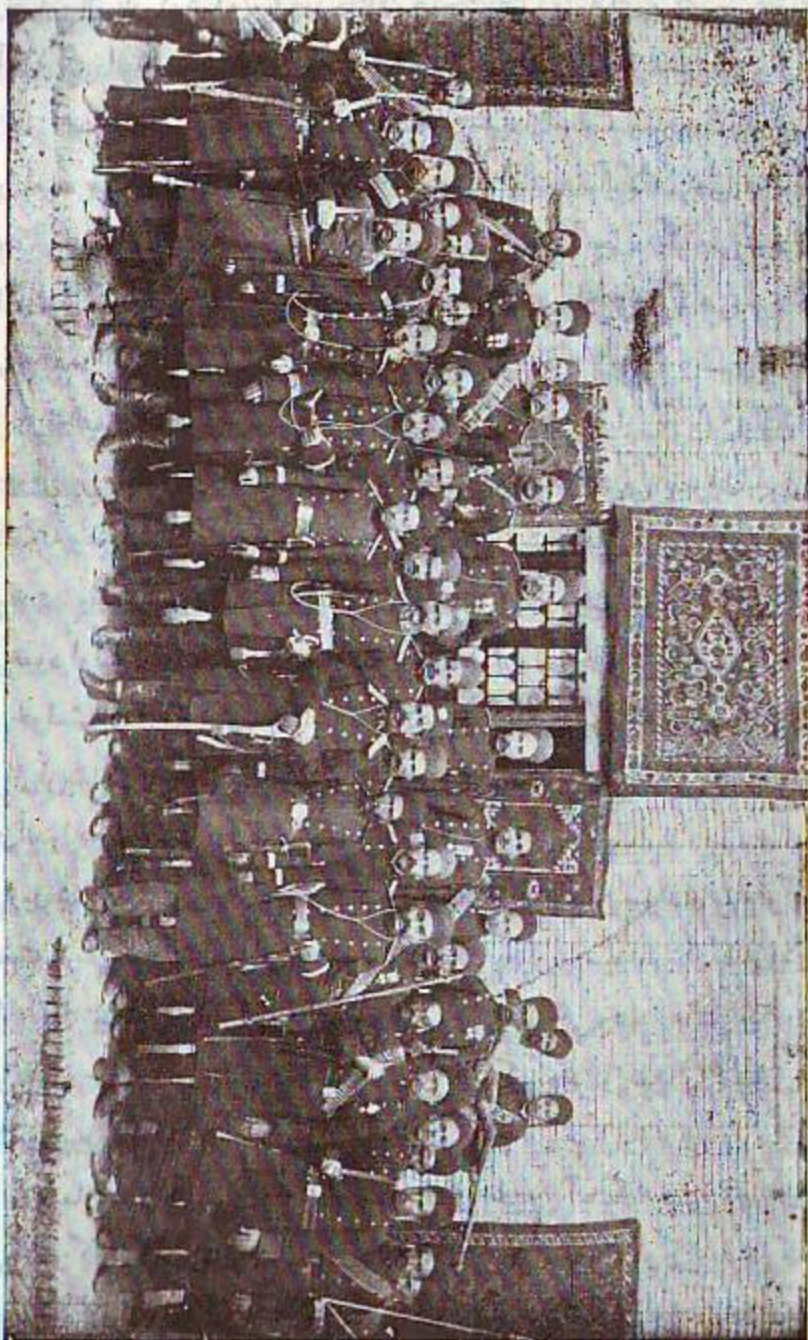
خواستشان از این کوششها آن بود که بیورلینک به تبریز فرستاده نگردد، ولی تهران از فرستادن او چشم‌پوشید. چیزی که بود از شماره همراهانش کاست. هم‌چنین ترجمان‌الدوله همراهانش را کمتر گردانید.

روز شنبه بیست و چهارم بهمن ماژور بیورلینک با یکتن سوئدی بنام فوکل کلو و یکدسته از سرکردگان ایرانی و همراهان دیگر به تبریز رسیدند و کارکنان شهربانی پیشوار آنها شتافته از پذیرایی باز نایستادند. ولی خیابانی و همراهانش بیکار نشسته کوشش‌های خود را در نهان و آشکار دنبال می‌کردند و سردار انتصار با آنان همدست می‌بود.

در همان روزها سردار انتصار بنام کناره جوئی آهنگ رفتن بتهران نمود. خیابانی بازرگانانرا واداشت که بدولت تلگراف کردند و خواستار گردیدند که دولت اورا خرسند گرداند و در تبریز نگهدارد. از تهران این درخواست را پذیرفتند و سردار انتصار دستور فرستادند که در تبریز بماند.



بیورلینک اداره را بدست گرفته بکار پرداخت ، ولی خیابانی و یارانش نومید



نگرودینده کار خود را دنبال کردند. پس از چند روزی یکداستانای رخ داد که خیابانی و همراهانش خواستند بدستاورز آن بیورلینک و همراهانش را براندازند ولی به نتیجه نرسیدند. چگونگی آنکه در یکی از تیمچه های تبریز دزدی رخ داد و یک پول بزرگی از حجره بازرگانی برده شد. شهر بانی داستان را دنبال کرده باین نتیجه رسید که دزد همان نگهبان تیمچه است و او کلید هایی برای حجره ها ساخته و از چندی پیش کارش همین بوده. اینست او را بزندان سپردند که بیازپرس پردازند، ولی شبانه آن مرد بگریخت و شهر بانی نتوانست دوباره او را دستگیر گرداند.

برای آنکه جای پولها را بدست آورند زن او را با داره آورده بیازپرس پرداختند و او را در اداره نگهداشتند. چون نخستین باری بود که در تبریز زنی را در شهر بانی نگه میداشتند و از آنسوی خواهر این زن همسر یکی از ملایان بنام و نیک تبریز (حاجی سید حاجی آقا) میلانی میبود این مردم گران افتاد و ملایان بیاس همکاری با شادروان حاجی سید حاجی آقا و با انگیزش خیابانی و همدستان او بهیاهو برخاستند و نشستها برپا کردند. بیورلینک پروا نمود و ملایان بخشم و دشمنی افزوده سخن را با نجا رسانیدند که سرشهر بانی جز از مسلمانان نباید بود و از قرآن آیه ها آوردند (\*) و نامه ای در همین زمینه بسردار انتصار نایب الایاله نوشته خواستار گردیدند که بیورلینک از سرشهر بانی تبریز برداشته شود.

در همان روزها سال ۱۲۹۸ پایان رسیده نوز سال ۱۲۹۹ آغاز گردید. در روزهای نوز در نشستهای ملایان همه این گفتگو بود. حاجی سیدالمحققین که یکی از برگزیده شدگان برای دارالشوری و خود از همدستان خیابانی میبود در نشستها بملایان دل میداد و آنان را بیافشاری و امیداشت، لیکن چون در همان روزها شهر بانی آن زنها را کرد و از آنسوی برخی از همچشمان خیابانی با ملایان گفتگو کرده آنانرا از چگونگی آگاه گردانیدند در نتیجه اینها هیاهوی ملایان فرو نشست و خیابانی و همدستانش بخواستی که میداشتند دست نیافتند، ولی این زمینه برای کارهای دیگری آماده گردانید.



در همان روزهای نوروز امین‌الملک نایب‌الایاله بتبریز رسیده رشته کارها را از دست سردار انتصار گرفت و این نزدیکی او را با خیابانی بیشتر کردانید .

شهربانی کارهای خود را دنبال می‌کرد و کسانی که گمان بهم بستگی آنان با کونسولخانه آلمان میرفت می‌گرفت . چنانکه در همان روزها آقا میر محمد علی فشنکچی را که از مجاهدان شمرده میشد با دوتن دیگر گرفته بند کردانید . نیز میرزا باقر نامی را چون می‌خواستند بشهربانی برند او ایستادگی نموده میگفت: « باید سرشهربانی مسلمان باشد چون بیورلینگ مسلمان نیست من این اداره را رسمی نمی‌شناسم » ، و باین ایستادگی وهیاهوی او مردم بر سرش گرد آمدند ، ولی پاشابانان پروا ننموده او را نیز دستگیر کردند و در یکی از کلانتری‌ها نگهداشتند .

این گویا در پانزدهم فروردین بود و چون خیابانی وهمدستانش زمینه‌کاررانیک آماده گردانیده بودند بر آن شدند که همان روزها بشورش برخیزند و چنانکه خواهیم دید همین را بهانه‌ای برای خود گرفتند .

## خیزش خیابانی

خیابانی چه میخواست و چرا برخاست؟.. این پرسش است که می باید همراهان خیابانی پاسخ دهند، زیرا با وی همدست میبودند، ولی از آنان نیز پاسخ درستی در این باره نخواهیم شنید، زیرا خیابانی با آنان نیز سخن روشنی نگفته بوده، و اگر برخی گفته بوده تا کنون با آشکاره نیاورده اند. آنچه ما میتوانیم گفت اینست که خیابانی همچون بسیار دیگران آرزومند نیکی ایران میبود و یگانه راه آنرا بدست آوردن سررشته داری (حکومت) میشناخت که ادارات را بهم زند و از نو سازد و قانونها را دیگر گرداند. چنانکه در همان هنگام میرزا کوچکخان در جنگل بهمین آرزو میکوشید. آنان نیکی ایران را جز از این راه نمیدانستند. از آنسوی خیابانی این کار را تنها با دست خود میخواست و کسی را با خود بهمبازی نمیدیدرفت. نیز خواهیم دید که یگانه راه روشنی در اندیشه نمیداشت و چنین میدانست که چون نیرومند گردد و رشته را بدست آورد هر نیکی را که بخواهد در نوده پدید خواهد آورد.

چنانکه گفته ایم خیابانی از سالها باز چنین آرزویی میداشت و از چند ماه باز بکار پرداخته زمینه برای آن آماده میکردانید. نیز دیدیم که در هفته آخر از هر باره زمینه آماده کردید. این بود خیابانی دیگر نایستاده بکار برخاست.

روز سه شنبه هفدهم فروردین (۱۶ رجب) هنگام پسین در حیاط تجدد جوش و جنبی پدیدار بود و پیروان خیابانی يك يك يادسته بدسته در آنجا گرد میآمدند. این دستور از خیابانی داده شده بود که همه در آن هنگام با تفنگ یا تپانچه به حیاط

تجدد بیایند ، و چون انبوهی از آنان کرد آمدند فرمان رسید که یکدسته از ایشان بروند و از کلاتری نوهر میرزا باقرا کشیده بیاورند .

میرزا باقر مرد کمناهی می بود و بستگی چندانی هم بخیا بانی نمیداشت ولی چون میخواستند بیورلینگ را بر اندازند و بکار پردازند آنرا بهانه ساخته اند .

باین فرمان یکدسته که همانا پنجاه یا شصت تن بیش نمی بودند آهنگ کلاتری نوهر کرده میرزا باقر را خواستند . کلاتری ایستادگی نموده از سپردن زندانی باز . ایستاد و در میانه اندک کشاکشی رفت . در این گیر و دار سردار انتصار با آنجا رسیده بکلاتر دستور داد که ایستادگی نموده درخواست شورشیانرا بپذیرد . چون سردار انتصار رئیس نظام میبود کلاتر دستور او را پذیرفت ، ولی چگونگی را با تلفون به اداره شهر بانی آگاهی داد .

ماژور بیورلینگ از رفتار سردار انتصار رنجیده فکل کلو را که دستیارش میبود با یکدسته پولیس سوار روانه گردانید که بشورشیان رسیده میرزا باقر را باز گیرد . فکل کلو از دنبال شورشیان شتافته در نیمه راه با آنان رسید ولی گلاویز نگردید و با شمشیری آخته بدست و با حال آماجی آنان را دنبال کرد ، و چون شورشیان بحیاط تجدد درآمدند فکل کلو در جلو در و در آن پیرامونها قراول کماشت و چنین میخواست که خود با یکدسته بدهون رود ، و پیداست که خونریزیهایی در کار رخ دادن میبود که ناگهان سردار انتصار ، باز خود را بجایگاه هنگامه رسانیده بجلو گیری پرداخت و بفکل کلو فرمان بازگشت داد . فکل کلو ناگزیر شده بازگشت و بهدینسان کشاکش بفیروزی خیابانی و همراهانش پایان یافت .

در این هنگام خیابانی و همراهانش آن توانایی و دلیری که با شهر بانی بچنگ پردازند نمیداشتند و اگر یآوری های سردار انتصار نبودی کاری از پیش نبردندی ، ولی چون این کام را بفیروزی برداشتند همین مایه نیرومندی آنان گردید .

در این هنگام آفتاب در افق ناپدید گردیده شب فرا میرسید . خیابانی و همراهانش آنشب را در عمارت تجدد بسر بردند و سردار انتصار نیز بدستاورز میانجیگری با آنجا درآمد و باهم نشسته بنقشه کارهای خود پرداختند . همانشب یکدسته از مجاهدان کهن



نیز که جز از دمو کراتها میبودند بخیبانی پیوستند. آندسته از دمو کراتها که گفتیم بخیبانی ایرادها میگرفتند و بر کرد سرد کتر زین العابدین خان و نویسنده این تاریخ میبودند امشب پس از آگاهی از داستان خیابانی و همراهانش بر آن دورماندی از گزند و آسیب چنین نهادند که پراکنده باشند و دیگر فراهم نیایند.

فردا چون روز شد گروه انبوهی از دمو کراتها و مجاهدان و دیگران، برخی با هنگ همدستی و برخی برای تماشا کرد آمدند. اما خیابانی و همدستانش نخست شاگردان دبیرستانها را و داشتند که بیازار ریزند و با هیاهو و فشار بازاربان را به بستن دکانها برانگیزند. (چنانکه گفته ایم آقای فیوضات که یکی از نزدیکان خیابانی میبود دستگیری اداره معارف را داشت و از اینرو رشته دبیرستان در دست آنان میبود). اینان در بازارها گردیده دکانها را بندانیدند و سپس به « قویون میدانی » رفته چوبه دار را که از زمان نایب الایالگی مکرم الملک بازمانده و خودداری میبود که چندتن از آدمکشان خیابانی بالای آن رفته بودند کننده و آتش زدند.

پس از این نمایش و کوشش شاگردان، چون بازاربان بتجدد رو آوردند و انبوهی بیشتر گردید گفتارهایی در بد گوئی از شهربانی و کارهای آن رانده میشد، و چون از چند ماه باز ماهانه برای سر بازاران داده نشده بود بهمداستانی سردار انتصار چنین نهادند که ماهانه‌ای برای آنان در حیات تجدد پردازند و بدینسان دلجویی از آنان نمایند. این بود آگاهی سر بازاران فرستادند و آنان دسته بدسته آمده ماهانه گرفته و رفتند، و چون پاسبانان شهربانی نیز از چند ماه باز پول در نیافته بودند از شنیدن آنکه سر بازاران ماهانه داده شده بسخن درآمدند و آنان نیز شهربانی را رها کرده و برای آنکه پول گیرند دسته بدسته بتجدد شتافتند و خواست خیابانی و همراهانش نیز همین میبود. چون بسیاری از افسران از رفتار بیورلینگ در آینده بیم میداشتند و ازدرون دل ماندن او را نمیخواستند از اینرو از پاسبانان جلوگیری نموده بلکه با آنان در آنکار دل دادند.

بدینسان میانه پاسبانان و اداره شهربانی جدایی افتاد. خیابانی و همدستانش چون شهربانی را ناتوان یافتند پسین آنروز مردم را برانگیختند که بشهربانی ریزند و زندانیان را بیرون آورند و بیورلینگ و همراهان او را از اداره بیرون کنند، و چون مردم بدینسان بشهربانی

تاختمند بیورلینگک و همراهایش در کار خود درماندند و چاره جز بیرون رفتن ندیدند .  
 بویژه که امین‌الملک نایب‌الایاله که از چند روز پیش شهر رسیده و از درماندگی و ناتوانی  
 سر رشته را کم کرده افزاری در دست سردار انتصار و خیابانی شده بود دستور فرستاد  
 که ماژور بیورلینگک و همراهایش ایستادگی نمایند و از اداره بیرون روند و آنان ناچار  
 گردیده این دستور را بکار بستند .

شورشیان در اینجا نیز فیروز آمدند و زندانیان را برداشته با یک شادمانی به  
 تجدد باز گردیدند . بیورلینگک و همراهایش در شهر نمانده آهنگ و اسمنج کردند که از  
 آنجا باسیم تلگراف با تهران گفتگو کنند . از اینسوی امین‌الملک بدخواه خیابانی  
 شهر بانی را بسردار مکرم (یکی از درباریان پیشین) سپرد . بدینسان در روز دوم شورش  
 رشته همگی شهر بدست شورشیان افتاده کسی در برابر آنان نماند .

فردا پنجشنبه یک « بیاننامه » اینچنانچاپ رسیده بدیوارهای شهر چسبانیده  
 شد بدینسان :

### بیاننامه

آزادبخواهان شهر تبریز ، بواسطه تمایلات ارتجاعی که در یک سلسله اقدامات  
 ضد مشروطیت حکومت محلی تجلی مینمود و در مرکز ایالت آذربایجان بایک طرز  
 اندیشه بخشی قطعیت گرفته بود بهیچان آمده با قصد اعتراض و پروتست شدید و متین  
 قیام نموده‌اند .

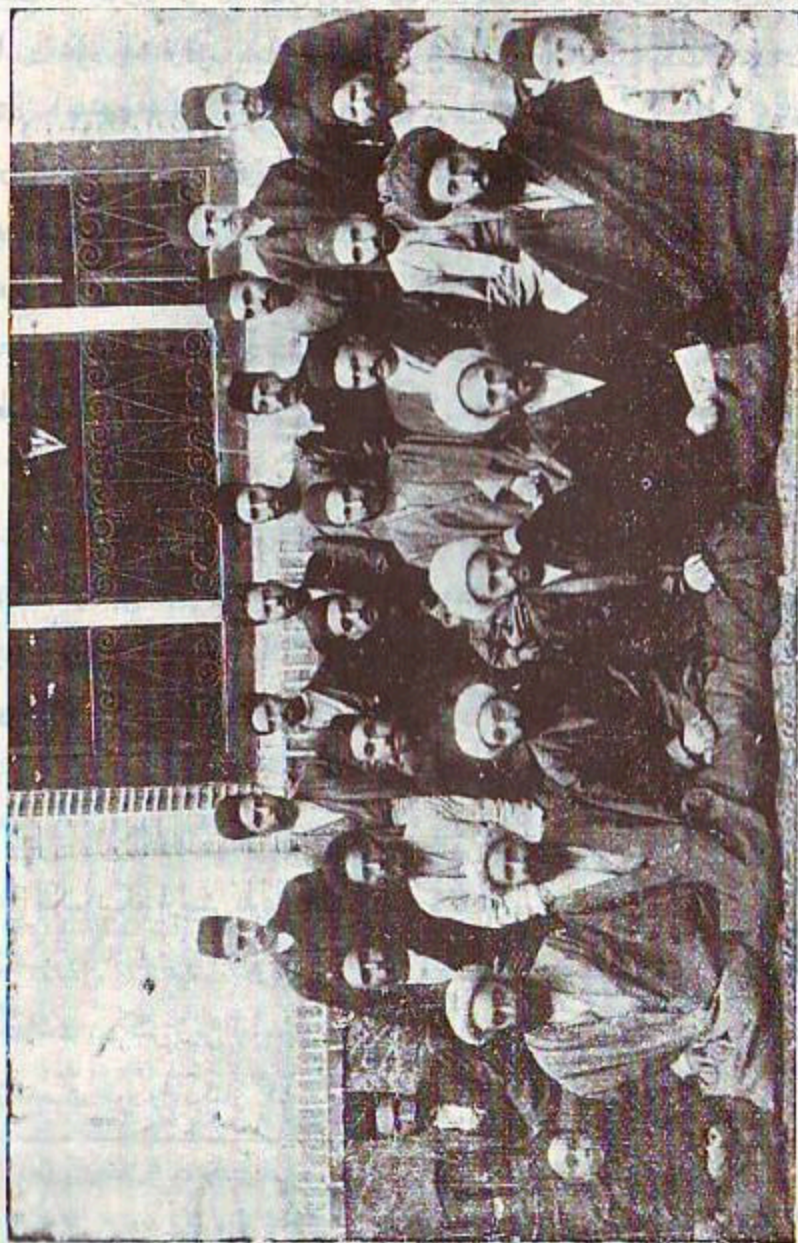
آزادبخواهان تبریز اعلام میکنند که نمانند بر گرام آنان عبارتست از تحصیل  
 یک اطمینان تام و کامل از این حیث که مامورین حکومت ، رژیم آزادانده مملکت را  
 محترم ، و قوانین اساسیه را که چگونگی آن را معین مینماید ، بطور صادقانه مرعی  
 و مجری دارد . آزادبخواهان کیفیت فوق العاده باریک وضعیت حاضر را تقدیر کرده  
 مصمم هستند که نظام و آسایش را ، بهر وسیله که باشد ، برقرار دارند . در دو کلمه بر گرام  
 آزادبخواهان عبارت از اینست :

برقرار داشتن آسایش عمومی .  
 از قوه بفعل آوردن رژیم مشروطیت .

تبریز پنجشنبه ۱۹ حمل - ۱۸ رجب ۱۳۳۸ هجرت مدیره اجتماعات



این را در دوزبان بفارسی وقرانسه نوشته در شهر پرا کنندند . همچنان نمایندگانی  
برگزیده بکونسولخانه ها فرستادند که چگونگی را بآنها آگاهی دهند .



۷۸ - شادروانان خیابالی و توبری دیبکران

همین نوشته را اگر نیک اندیشید بیماریگی کار خیابانی و همدستانش پیداست

در چنان هنگامی بجای آنکه يك آرمان بزرگی را بمیان کشند و با سخنان هناییده دلها را بتکان آورده توده شهر را بشورانند يك نوشته کنکی بیرون داده همین اندازه میگویند که چون برخی کارکنان دولتی پاس مشروطه نگه نمیداشتند ما «قیام» کرده ایم و خواست خود را «از قوه بفعل آوردن مشروطه» که يك جمله کنکی میباشد نشان میدهند. این نمونه بی پروایی خیابانی بمردم میباشد. چنان میپنداشت که همینکه رشته را بدست آورده هر کاری را خواهد کرد و نیازی به پشتیبانی توده نخواهد داشت، و آنچه این بی پروایی او را بیشتر میگردانید آسانی کار پیشرفت میبود. چون در نتیجه همراهی سردار انتصار و دیگر پیشآمدها با آسانی رشته کارهای شهر را بدست گرفتند چنین پنداشتند که همچنان پیش خواهند رفت و چندان نیازی به پشتیبانی مردم نخواهند داشت.

پس از این «بیاننامه» نمایندگان نیز برگزیده بکونسولخانه هافرستاند که خواست خود را از خیزش بکونسولها آگاهی دهند. کونسول آلمان که یادش کرده ایم با وی گفتگوهایی در میان میرفت و خیابانی بدستگیری یکی از نزدیکان خود ازودلجویی مینمود. همانروز خیابانی بيك کار بخردانه ای برخاست، و آن اینکه برای جلو گیری از لگام کسيختگی و نابسامانی چنین نهاد که با همشی (اجتماعی) در بیرون از حیطه تجدد نباشد.

پس از این کارها دیگر کسی در برابر نمی ایستاد و دشمنی در جلو نمیبود، ولی خیابانی بکسانیکه از پیش با وی دشمنی نموده یا از در خرده گیری در آمده بودند بدگمان میبود. از اینرو آنان را از اداره ها بیرون میکرد (\*) و بهر یکی دیده بانی بر میگماشت. دکتر زین العابدین خان و نویسنده بدرفتاری بیشتر میدیدیم. با آن که از روز نخست خود را بکنار کشیدیم چاره بیدگمانی خیابانی و بکینه تیزی یارانش

(\*) روز سه شنبه که داستان خیزش رخ داد نویسنده از فرای آن آمد و رفت کم کردم و جز بعدایه که از کارکنانش میبودم برفتم و روز پنجشنبه از اندیشه خیابانی و همراهانش درباره خود و بازارم آگاهی یافته دیگر بعدایه نیز برفتم، ولی کسانیکه میرفتند روز شنبه بیرون خیابانی آمده از عدلیه و دیگر اداره ها بیرون رانند.



توانستیم. از این رو از روز چهارم خیزش بما پرداختند و سخت گیری و آزار دروغ نگفتند.

در اینمیان هر روز دسته های انبوهی در حیات تجدید گرد میآمدند. برای سرگرمی آنان خیابانی چنین نهاد که هر روز خود بجایباید و گفتاری راند، ولی کم کم این گفتار رانی داستانی پیدا کرد. زیرا هر زمان که گفتاری رانده میشد برخی از پیروان خیابانی و بسیاری از چاپلوسان و رویه کاران بنمایشهایی برمیخواستند. بدینسان که در میان گفتار و در پایان آن باسختی کف میزدند و یک آوای بزرگی بدیدمیاوردند. در روزنامه تجدید اینرا با جمله های شگفتی «کف زندهای برق آسا» و «دست زندهای رعد آسا» یاد کرده. گاهی برخی چاپلوسی بیشتر کرده خیابانی را از جای خود برداشته بروی دست میگردانیدند. گاهی چنین میگفتند: «آمریکا اگر ویلسون دارد ایران خیابانی دارد».

این گفتار های خیابانی که بترکی رانده میشد و تا پایان کارش هر روز بوده در تجدید کوتاه شده هر یکی را آورده، ولی باید گفت: میرزا تقی خان رفعت (نویسنده تجدید) در بر گردانیدن آنها بفارسی دستی در جمله ها برده. زیرا بیشتر آن ها جز سخنان ناروشتنی نیست و این شگفت آورا است که خیابانی در برابر مردمی که بیشترشان بیسواد میبودند باین سخنان کنگی برخاسته باشد. برای نمونه از آن گفتار ها اینک تکه ای از نخستین گفتار او را که روز بیست و هشتم فروردین رانده در پایین می آورم:

«دیگروقت آن رسیده است که اصلاحات را فقط از نظریات قصد نموده عملیات را نیز بطور استوار و محکم بروی بکزمینه صحیح تکیه و استناد بدهند. چنانکه معلوم است رادیکالیسم یعنی جذریت در مسالك مستلزم عملیات عمیقه و اقدامات سریعه و قاطعه است که عیوبات مشهوده و موجوده را بالمره از بیخ و بن کنده هیئت جامعه را بیک باره از اثرات نتایج سوء آن خلاص می بخشد. برعکس رادیکالیسم اوپورتونیسیم با فرصت جوئی و ملاحظه کاری در مسالك سیاسیه مروج ماطلات و مسامحات بیهوده که اغلب بهانه یگانه آنها عبارت از تصویریک عده اشکالات عمل و موانع موجود است، ایندو مسلك را میتوان از چند نقطه نظر ملاحظه نمود و در

تطبیق آنها طرق عدیده پیش بینی نمود، ولی از مقایسه دو قول شارح فهمیده خواهد شد که در مملکتی که همه چیز داعی و هادی بر اهمال و مسامحه میباشد قاطعترین و صالحترین طریق حل مسائل مطلقه و اجرای اصلاحات اساسیه فقط در سایه یک رادیکالیسم معین و لایتنزل میتواند صورت بگیرد...

از این سخنان مردم چه توانستندی فهمید، و اگر هم فهمیدندی چسودی توانستندی برداشت؟!.

چنانکه گفتیم از چندنی پیش عین الدوله را بوالیگری آذربایجان فرستاده بودند، و او تا زنجان آمده ودانسته نبود برای چه در آنجا مینشست. باید گفت از هر باره زمینه فیروزی برای خیابانی و همراهانش آماده میشد. زیرا عین الدوله در اینزمان بیش از هشتاد سال زندگی کرده و بیگبار از کار افتاده بود. از آنسوی اینمرد چون در آغاز جنبش مشروطه در تهران صدراعظم بوده و با آزادیخواهان نبردها کرده و سپس نیز پس از بمباران مجلس شوری بر سر تبریز آمده نه ماه این شهر را بتنگنا انداخته، و از اینرو بیدخواهی با مشروطه و کشور شناخته گردیده بود، اینزمان میخواست با کار - هایی آن بدنامی را از خود بر گرداند و برهیز سخت داشت از آنکه باریگر با آزادیخواهان دشمنی نماید و یا بکوشش پردازد.

از اینرو همینکه داستان شورش و خیزش تبریز را شنید بادستور تهران از زنجان برخاسته روانه تبریز گردید و روز سیام فروردین باینجا خواستی رسید، ولی هنوز از راه پیامها میفرستاد که رفتار من با شما رفتار پدر و فرزندان خواهد بود و من بشما پندی نخواهم کرد. با اینحال خیابانی جایگاهی باو نمیکراشت و از اینرو دستور داد که کسی پیشواز نرود.

عین الدوله با خواری بسیار بشهر درآمد و در آلاقیو نشیمن گرفت، ولی خیابانی کار کتان خود را بگرداگرد او گماشت که کسی بنزدش آمد و شد ننماید و فرصت فرمانروایی باو داده نشود. عین الدوله از درماندگی و بیگاری باین خواری و زبونی تن در داده آرام نشست و کاریکه کرد این بود که بتهران تلگراف فرستاده دوست هزار تومان پول خواست که بکار پردازد و شهر را آرام گرداند. چاره کار را جز خواستن پول ندانست.



## آزادستان

در همان روزهای نخست خیزش حاجی اسماعیل آقا میر خیزی که از آزادیخواهان کهن و اینزمان از نزدیکان خیابانی میبود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته نامش را «آزادستان» بگذاریم. در این هنگام نام «آذربایجان» یک دشواری پیدا کرده بود. زیرا پس از بهم خوردن امپراتوری روس ترکی زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامونها جمهوری کوچکی پیدا آورده آن را «جمهوری آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین نامش در کتابها «آران» است، ولی چون این نام از زبانها افتاده بود، و از آنسوی بنیاد گزاران آن جمهوری امید و آرزویشان چنین میبود که با آذربایجان یکی کردند، از اینرو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که بچنان یگانگی خرسندی نداشته و از ایرانیگری چشم پوشی نمیخواستند از آن نامگذاری قفقازیان سخت رنجیدند، و چون آن نام گزاری شده و گذشته بود کسانی میگفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادستان» از اینراه بوده. هر چه هست خیابانی آن را پذیرفت و چنین دستور داد که مارکهای کاغذها را دیگر گردانند و در هیچ جا جز آن نام را ننویسند و نگویند. از آنسوی همین راه پردهای (لفافهای) برای خواستهای خود گردانید. زیرا چنانکه خواهیم آورد با تهران در گفتگو چنین میگفت «باید دولت آزادستان را برسمیت شناسد».

چنانکه گفتیم در این هنگام بالشویکها بفقاز نزدیک میگرددند و از آنسوی در آذربایجان یکدسته هوا خواه آنان بودند. نیز کونسول خانه آلمان یک کانون

بی‌تناکی برای بالشویکی شمرده میشد. از این رو خیابانی میبایست اندیشه یکسره گرداند که آیا بالشویکها می‌کراید و با آنان همدستی مینماید یا بدشمنی برخاسته در برابرشان ایستادگی نشان میدهد، ولی خیابانی بیک سخن روشنی بر - نمیخاست و در همین زمینه هر زمان گرایش دیگری از سخنانش فهمیده میشد. یک روز یکی از پیروانش با گروهی در پشت سر بیرق قرمزی برداشته در کوچه‌ها گردیدند و بیگمان این با دستور خود خیابانی بود، ولی از فردا چنان کاری دیگر دیده نشد.

راستی اینست که خیابانی گرایش بالشویکها نمیداشت و جز در پی اندیشه‌های خود نبود، لیکن برای ترسانیدن دولت ایران و انگلیسها (که هنوز در ایران دسته‌های سپاهی و اداره‌های سیاسی داشتند) بچنان نمایشی راه میداد و رشترا با کونسول آلمان پاره نمیکرد.

همین رفتار خیابانی نتیجه‌هایی در پی داشت. زیرا هم انگلیسها و هم دولت ایران بی‌بیم افتادند و بچاره جوییهایی برخاستند. آنکه انگلیسها بودند میجراد موند رئیس اداره سیاسی ایشان از قزوین بتبریز آمد و زمانی در اینجا میبود تا دوباره باز - گشت. عنوان این «دیدن حال آذربایجان از نزدیک» بود، ولی راستی آنست که میجراد موند میخواست با پیش گرفتن یکراهی جلو گیری از جنبش بالشویکی در آذربایجان بکند و چنین میخواست که اگر بتواند کسانی را در برابر خیابانی بر - انگیزد و او را براندازد، و کر نه باخود او نزدیک بیاید و تهنشی نهد. این اندیشه نماینده انگلیس میبود، ولی دولت یا بهتر گویم: وثوق الدوله، میخواست از هر راهی - است خیابانی را براندازد.

میجراد موند یکی از کسانی که دید نویسنده بودم. در آنروزها من با کسانی از یاران بدیه فخر آباد در دو فرسخی شهر رفته بودم، چون باز گشتم کارتی دیدم بخانه‌مان داده و چنین نوشته‌اند: «میجراد موند رئیس اداره سیاسی انگلیس بتبریز آمده خواهشمند است باشما ملاقاتی کند و چون موضوع کارهای آذربایجانست دعوت را اجابت فرمایید».



من همان روز بکونسولگری رفتم و میجرادموند را با بودن کاپتین کورت که او نیز یکی از کارکنان سیاسی انگلیس میبود و بتازگی کارهایی در کردستان کرده بنام گردیده بود ، دیدار کردم . میجرادموند با زبان ساده ای انگیزه آمدن خود را به



۸۸- آقای عطایی (یکی از همراهان خیابانی)

این پیکره در سال ۱۳۲۶ برداشته شده و چون آقای عطایی را که یکی از همراهان خیابانی بود نشان میدهد در اینجا آوردیم .

آذربایجان باز نموده سپس گفت : « چون شنیدم شما دارای دسته ای هستید که دشمنی

با خیابانی مینمایید میخوامم پرسم : آیا شما توانید ، اگر کمکی هم دولت کند ، با خیابانی ببرد بر خیزید و او را براندازید؟! « گفتم : شما چون با زبان بسیار ساده پرسیدید منم با زبان بسیار ساده پاسخ میدهم : ما چنان کاری نتوانیم ، زیرا نخست همراهان ما بیشترشان کسان بازاریند و شایای زد و خورد و پیکار نمیباشند . دوم ما دسته خود را همانروز نخست خیزش خیابانی پراکنده گردانیدیم و سود ما در همان میبود . سوم خیابانی چون بنام آذربایجان برخاسته ما دوست نمیداریم در این خیزش با او به نبرد پردازیم .

با خشنودی این سخنان مرا شنید . سپس چیزهایی نیز من ازو پرسیدم و همه را پاسخ گفت ، و با يك خشنودی از هم جدا شدیم . همانروز کربلایی حسین آقا فشنکچی که نماینده وثوق الدوله در آذربایجان میبود با من دیدار کرده چنین گفت : « از رئیس الوزرا تلکراف رمزی رسیده که میباید شما گفتگو کنم ، اگر شما بتوانید با خیابانی ببرد بر خیزید و جنبشی از خود نمایید دولت هر اندازه پول بخواهد بشما خواهد رساند ، و آنگاه از بیرون دسته های سواره بیاری شما خواهد آمد . « گفتم : ما چنین کاری نتوانیم و نمیخواهیم بگفتگوش نیز پردازیم . همان روز بدیدن د کتر زین العابدین خان رفته هر آنچه شنیده و یا گفته بودم بوی آگاهی دادم . د کتر بسیار خشنود گردیده گفت « کزند هایی را از ما دور گردانیده اید » .

این رفتاری بود که ما کردیم . اما از آنسوی میجرادموند بهترید که با خیابانی بکنار آید و با او نهشی نهد ، و چنانکه سپس آگاهی یافتیم بمیانجیگری و رامخان که یکی از آزادیخواهان ارمنی و این زمان از نزدیکان خیابانی میبود با وی بگفتگو پرداختند و نهشی نهادند که انگلیسیان با خیابانی از درکار شکنی نیابند و خیابانی نیز از ترانه بالشویکی در گذرد و کونسول آلمان و کسانی را که از تبریزیان با وی پیوستگی میداشتند از میان بردارد . پس از این نهش بود که یکدسته از سپاه هند که از زمان جنگ جهانگیر در تبریز می ایستادند آنجا را گزارده روانه زنجان گردیدند . از آنسوی رفتار خیابانی هم دیگر شد و خواهیم دید که با کونسول آلمان و دیگران چه داستانی پیش آمد .



اما نماینده ونوق الدوله نقشه خود را با خامی بسیاری بکار بست که نه تنها سودی نبرد ، خود و دیگران را هم گرفتار کردانید ، و شکفتی آنکه خامی ایشان دامنگیر من و دکتر و دیگران نیز گردید .

ما در آنروز از درون کار آگاهی نیافتیم ولی سپس که دانستیم مر امانیه افسوس گردید . چگونگی این بوده که فشنکچی چون از من نومید شد بامیرزا علی آقاهیت که از سران دموکرات شمرده میشد و با خیابانی همچشمی و همسری مینمود گفتگو کرده ، و او بکوشش و همدستی گرایش نموده و چنین نهادند که هیئت جنبشی در شهر پدید آورد و عین الدوله از او نگهداری نماید و از آنسوی سوارانی از قره داغ بشهر در آیند و بیداری اینان خیابانی و یارانش را بگیرند ، و چون محمد حسینخان سردار عشایر که یکی از سرکردگان قره داغ بشمار میرفت با عین الدوله بشهر آمده بود او را نیز در این نهش همدست گردانیده اند و از یاران ما سلطانزاده که با هیئت مهر می ورزید نیز همراهی نموده . اینان در این نقشه میبوده اند که یکدستانسی رخ داده و عنوان بدست ایشان داده ، بدینسان که کسان خیابانی در بازار سلطانزاده را کتک سختی زده اند .

من و دکتر از این کار ها بیگبار نا آگاه میبودیم و چون کماشنگانی از خیابانی همیشه در دنبال ما میبودند از خانه گامی بیرون نمیگزاردیم . ولی روزی دیدیم فرستاده آقا هیئت آمد که سلطانزاده را کتک زده اند بیایید ببینیم چکار باید کرد . چون رفتم چنین گفتند: ما میخواهیم فردا با ایالت برویم و با عین الدوله این پیشامدرا گفتگو کنیم ، و چون ما را ایمنی در شهر نمانده در همان جا بست نشینیم تا دولت چاره ای بماند .

باما بیش از این گفتگو نکردند ، و ما با آنکه از درون خرسند نبودیم بیاس نام سلطانزاده پذیرفتیم . گذشته از آنکه رفتار کسان خیابانی با یکایک ما بسیار ناستوده میبود و بارها رخ میداد که در جایی از کوچه که رهگذری دیده نمی شد جلو من و یا دیگری را گرفته رولور خود را نشان میدادند . سلطانزاده را کتک سختی زده سپس برای شورانیدن بازاربان گفته بودند : چون بزنی دست یازید از اینرو زدیمش .

برای پیشرفت خواستهای بی ارج خود از اینگونه دروغبندیها نیز بازمی ایستادند. فردا دوشنبه بیستم اردیبهشت (۲۱ شعبان) در خانه هیئت کرد آمدیم، ولی پنجتن بیشتر نبودیم: هیئت، دکتر زین العابدین خان، میرزا باقر طلایه، سلطانزاده، من. هیئت نتوانسته بود دستهای پدید آورد. با این کمی روانه عالی قاپو شدیم و چون با آنجا در آمدیم همگی دانستیم بکار بیهوده‌ای برخاسته‌ایم. در عالی قاپو چیز بکهمایه امیدی برای ما باشد نمودار نمیبود و چشممان جز بعین الدوله هشتاد ساله افسرده و پسرش شمس الملک و چند تنی از پیرامونیان‌شان که بیکارگی از سر و روی همکیشان میبازید نمی افتاد. عین الدوله در برابر سخنان ما، بایک افسردگی چنین پاسخ داد: «من از دولت پولی خواسته‌ام تا آن نرسد بهیچکاری دست نتوانیم زد.» و باز باحال فهمانید که نگهداری از ما نخواهد کرد.

ما این را دیده از آمدن پشیمان شدیم و درنگی نکرده برخاستیم که باز کردیم. آن سه تن از در بزرگ که در آمده بودیم بیرون رفتند. دکتر با من از در دیگری که بخانه دکتر میرفت روانه شدیم. در راه چند تنی دنبلمان کردند ولی داستانی رخ نداد و بخانه دکتر رسیده بنهار خوردن نشستیم و در میان ناهار بود که آگاه شدیم آن سه تن را بهنگام بیرون رفتن از عالی قاپو دستگیر کرده‌اند.

خیابانی از سازش فشنمکچی و هیئت و سردار عشایر آگاه میبوده و ما را نیز همدست ایشان میدانسته این بود همینکه ما بدرون عالی قاپو رفته‌ایم باز جویان بسیار کرد آنجا را فرا گرفته‌اند و چون آنان بیرون آمده‌اند هر سه را دستگیر گردانیده‌اند که همان روز هیئت را باطلیعه در درشکه نشانیده روانه تهران ساخته‌اند ولی سلطان زاده را بشهر بانی فرستاده بند کرده‌اند. نیز همان روز فشنمکچی و سردار عشایر و صدق السلطنه و حاجی معتمد همایون را دستگیر ساختند.

فردای آن روز دکتر و میرزا علی اکبر حریری را نیز گرفتند و بشهر بانی برده بند کردند و پس از یکی دو روز با سلطان زاده بدرشکه نشانیده بکردستان فرستادند. دیگر سرشناسان از یاران ما هر کدام بجایی گریختند و یا در شهر پنهان شدند. اما من چون در خانه دکتر از چگونگی آگاه شدم با دکتر بدرود گفته بخانه



خود رفتم و چشم براه پیشآمد نشستم. تا شام کسی نیامد شبانه پندستمه بدرخانه آمدم چون کسی از شهربانی همراهشان نمی‌بود نخواستم شبانه خود را بدست آنان دهم و از پشت بام بخانه همسایه رفتم. فردا باز کسی نیامد. این بود اهالی ازخانه بیرون رفتم و چندی درخانه دوستان می‌زیستم تا خود از شهر بیرون رفته از راه سابق قلعه روانسه تهران شدم.

این بود کوشش نابخردانه دولت در برابر خیابانی که نتیجه وارونه داد و کار خیابانی را هر چه استوار تر گردانید. شکفت تر آنکه در تهران این داستان را بنام ما شناختند. در جاییکه ما از آن آگاهی نمیداشتیم و راست سخن همانست که نوشتم، ما با خیابانی پیش از خیزش دشمنی مینمودیم و پس از خیزش نیز رنجش میداشتیم، ولی در اندیشه کوشش بزبان او نمی‌بودیم. در این باره یاران من بیگناه زیان دیدند. بویژه دکتر زین العابدین خان که مرد بسیار بی آزار و پاکدلی می‌باشد و بی هیچ انگیزه‌ای آن همه زیان دید ورنج کشید. خیابانی بکار بزرگی برخاسته بود ولی برای آن یاران شاینده‌ای کمتر میداشت، بیشتر یاران او در چنین هنگامی جز در پی کینه‌توزی نمی‌بودند.

بهر حال از این پیشآمد خیابانی باستواری کار خود افزود. زیرا از یکسو با انگلیسیان راه خود را روشن گردانید و از یکسو نقشه دولت را بهم زد، و گذشته از اینها بسیاری همچشان و بدخواهان خود را از میان برداشت. چون بدینسان فیروزی‌هایی یافت چنانکه ماژور بیورلینک و دیگران را با دست امین‌الملک بیرون گردانیده بود، با دست عین‌الدوله نیز امین‌الملک را بیرون گردانید، و از نمایندگان دولت کسی جز خود عین‌الدوله نماند که او هم بیکبار خود را کنار کشیده بیش از این کاری نکرد که دوست هزار تومان پول از تهران خواست و با پافشاری آن را گرفت. سستی عین‌الدوله باندازمای می‌بود که دستورهای تهران را نیز بکار نمی‌بست.

این بود رشته فرمانروایی در سراسر آذربایجان بدست خیابانی افتاده این زمان بآن پرداخت که بشهرها حکمران از سوی خود فرستد و اداره‌ها رئیس از کسان خود گمارد. ترجمان‌الدوله پیشکار مالیه را بیرون کرده ناظم‌الدوله را بجای او گمارد

و چون او هنگام رفتن پولهایی همراه خود برده بود کسانی از دنبالش فرستادند ، ولی باو نرسیدند . رکن الملک چون از لرستان نماینده مجلس شده بود و این هنگام مجلس باز می گردید همین را عنوان گرفته روانه تهران شد و خیابانی بجای او امیر خیزی را برای ریاست استیناف برگزید .

مظفر خان که آنهمه یاورهای سودمند بخیبانی نموده و خود مایه پیشرفت کارش شده بود ، چون دیگر نیازی باو نمانده و از آن سوی عنوان نمایندگی دولت میداشت خیابانی ماندن او را در تبریز نپسندید و بتهران روانه اش کردانید . مظفر خان پس از آنهمه چشم پوشی را که از بیای خود کرده و نادرستیها که با دولت نموده بود بسودی از رهگذر خیابانی فرسیده تهیدست بتهران باز گردید .

اکنون در سراسر آذربایجان کسی که با خیابانی نافرمانی نماید نمی بود مگر سردار ارشد (برادر سردار عشایر) در قره داغ و برینکاد قزاق در تبریز که داستان اینها را خواهیم آورد . دیگران همگی خواه و ناخواه فرمانبرداری مینمودند در همانروزها بود که کریم آقا صافی که یکی از پیروان گرمدل خیابانی بود شعرهایی ساخت که در کنسرت خواندند و یکی از آنها این بود :

بهاکت رسد امروز ز نادانی خویش دست بیعت ندهد هر که خیابانی را

از اینسو نیز یکی از همراهان ما آقا میر باقر اسلامبولچی شعرهایی سروده بود که من چند بیت پایین را بیاد میدارم :

دریغ و درد که آزادگان اسیر شدند بدست بی هنری چند دستگیر شدند  
خوشا زمان سلاطین و دور استبداد که خلق یکسر از این روزگار سیر شدند  
گذشت عمر و ندیدیم روی آزادی هزارها ز جوانان ز غصه پیر شدند  
چه گر کها که در این کله پاسبان گشتند چه دزد ها که در این کاروان امیر شدند  
بگو بشیخ حصیر و پلاس پاره تو چه شد مبدل با قالی حریر شدند

یکی از کارهای نیکی که در آن روزها رخداد این بود که با دستور خیابانی یک « کاردن پارتی » برپا نمودند که از درآمد آن خاکهای کشتگان راه مشروطه را